

برنامه

۹۲۲

گنج حضور

اجرا: پرویز شهبازی

تاریخ اجرا: ۱۴۰۱/۴/۱

www.parvizshahbazi.com

✍ می‌دانیم که انسان پس از ورود به این جهان با مفهوم فکری چیزها همانیده می‌شود، نظیر پول، همسرش، نظیر پدر و مادرش همانیدن یعنی تزریق هویت یا حس وجود دادن به چیزها از طریق تجسم فکری آن‌ها و حس وجود دادن به چیزها که آن‌ها را عینک دید انسان می‌کند، یعنی همه آن چیزها مرکز انسان می‌شوند.

✍ قبل از ورود به این جهان مرکز انسان عدم بود، وقتی وارد این جهان شد، در اثر همانیدن با شکل فکری چیزهای مهم و در اثر پریدن از فکری به فکر دیگر برایش یک تصویر ذهنی ایجاد شده که این تصویر ذهنی من‌ذهنی است و این من‌ذهنی هر فکری کرده، هر عملی کرده، نتیجه‌اش درد بوده‌است.

✍ اگر ما این چیزهایی که با آن‌ها همانیده هستیم را به دست هم بیاوریم و انباشته کنیم، به هیچ وجه به خوش بختی و به کیفیت زندگی نخواهیم رسید.

✍ اگر کسی زندگی‌اش را با من‌ذهنی شروع می‌کند و ادامه می‌دهد، در هر بُرهه‌ای از زندگی‌اش البته به لحاظ زندگی که نگاه کند چیزی ندارد، مفلس است، از نظر داشتن چیزهای این جهانی ممکن است داشته باشد.

✍ تبدیل ما در زمان کن‌فکان صورت می‌گیرد. باید صبر کنید، دست شما نیست.

✍ تنها راه خلاص شدن از من‌ذهنی که می‌تواند لذت بخش هم باشد، این است که حتماً ما در اطراف اتفاق این لحظه که ذهن نشان می‌دهد فضا باز کنیم و از آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد، چیزی نخواهیم.

✍ فهمیدن معانی ابیات به طور ادبی اگر هم کمک کند، خیلی کم کمک می‌کند. باید بیت را تکرار کنیم و مراقبه کنیم ببینیم که کاربرد این بیت در ما چیست، یعنی بیت را بخوانیم به خودمان نگاه کنیم، دوباره بخوانیم به خودمان نگاه کنیم، بلکه همانندگی‌هایمان را،

ایرادهایمان را، عادت های بدمان را شناسایی کنیم و ببینیم که چجوری به خودمان ضرر می زنیم.

✍ شما از خودتان بپرسید وقتی این بیت ها را می خوانم آیا در تبدیل و تغییر خودم سرعت عمل دارم؟ یا این که می خوانم از رویش رد می شوم و هیچ تغییری در من ایجاد نمی شود؟

✍ ما انسان ها روی هم اثر می گذاریم، چه بخواهیم، چه نخواهیم از طریق قرین. من ذهنی روی من ذهنی دیگر اثر می گذارد، بدون این که حرف بزند، این فضای درد اثر می گذارد. بنابراین شما باید مطمئن باشید که قرین تان خوب است.

✍ چقدر مولانا ما را متقاعد کرده که این من ذهنی زندگی ندارد، آن چیزی که نشان می دهد غلط است. رفتن دنبال پندار کمال و بنده او شدن و برای او کار کردن درست نیست. کام خواستن از جهت ها و چیزها و مرتب سرخورده شدن، بی کام شدن، و اگر شدید ناله کردن درست نیست، بدانید که یک پیغامی برای شما دارد، فضا را باز کنید، بشناسید و بیندازید، نترسید.

✍ هزاران بار آدم تصمیم می گیرد که مثلاً درمقابل همسرش مقاومت نکند یا خشمگین نشود یا نرنجد، ولی این کار را می کند، نمی تواند، به نظر می آید که قدرت این کار را ندارد، این یک جبر است، ولی وقتی فضاگشایی می کنید، می بینید که زندگی که به مرکزتان آمده، مثل این که شما کارهای هستید، واقعاً کاری از دستتان برمی آید، در این صورت مرکزتان عدم شده است.

✍ یکی از موانع عدم تبدیل، اثرات قرین است.

✍ وقتی مرکز من جسم است، من کاهل و مفلس هستم، از زندگی چیزی ندارم، برای تبدیل و تغییر باید مرکز را عدم کنم و به مرکز عدم متعهد بشوم، یعنی تا آن جا که مقدور است مرکز را عدم نگه دارم، همین که یادم رفت، کسی یک حرفی زد، یک کاری کرد که من واکنش نشان دادم، مرکز من جسم شد، یادم می آید که الآن باید در اطراف این وضعیت فضاگشایی کنم. وضعیت این لحظه هرچه هست دست ما نیست، ما باید فضاگشایی کنیم.

✍ شما فضاگشایی می کنید و مرکز را عدم می کنید، مداومت دارید، اگر دیدید نشد، دوباره برمی گردید تکرار می کنید تا تبدیل صورت بگیرد.

این موضوع مهم است که شما مدتی این کار را بکنید، یعنی خودتان باید ناظر خودتان باشید، ببینید چه چیزی شما را از کار بیرون می برد. یادمان باشد هر موقع مرکزمان عدم است ما به کار می افتیم، کار مفید تبدیل شناسایی همانندگی هاست تا هیچ همانندگی در مرکز ما نماند.

✍ انسان وقتی با چیزهای آفل همانیده می شود، قضاوت و مقاومت پیدا می کند.
شما به خودتان نگاه کنید ببینید که علائم قضاوت و مقاومت را در خودتان می بینید؟

✍ انسانی که چهل سال زندگی کرده، تلاش کرده، از نظر مالی نه تنها هیچ سرمایه ای ندارد، بلکه محتاج هم هست، هیچ پولی ندارد، مقدار زیادی هم بدهکار است.
ما هم از نظر معنوی وقتی با من ذهنی بالا می آییم، در چهل سالگی می بینیم که نه تنها خوش بخت نیستیم و حس آزادی نمی کنیم، زندگی مان کیفیت ندارد، مقدار زیادی هم درد داریم. مثلاً رنجش داریم، کینه داریم، حسادت داریم، ترس داریم، اضطراب داریم. در صورتی که موقع ورود به این جهان این ها را نداشتیم.
این دردها را باید بیندازیم.

✍ پرهیز یعنی اگر من خشمگین شدم و فضا را بستم، یک همانندگی آمد به مرکزم دیدم دارم مقاومت می کنم، بلافاصله عذرخواهی کنم و برگردم مرکزم را عدم کنم.
وقتی مرکزم عدم است می بینیم که هشیاری من نظر است، هشیاری قبلی نیست، هشیاری جسمی نیست، در این صورت متوجه می شوم که ذهنم خاموش است.

✍ هر موقع حس نمی توانم می آید، نشان این است که شما مرکزتان جسم است، از قدرت زندگی برخوردار نیستید.

✍ اگر هرکسی هشیارانه بداند این چیزی که ذهنم نشان می دهد و همانندگی است زندگی ندارد، این چیز زیاد و کم شدنش فرقی به زندگی من ندارد و این حس واقعاً در او به وجود آمده باشد نه این که بخواهد استدلال کند، این آدم بالغ است.

✍ اگر شما خودتان را مقایسه می کنید، بالغ نیستید.

✍ مولانا می گوید انسانی که فضاگشاست و به زندگی زنده می شود اثر دارویی دارد. دارو می شود. مولانا دارو است می بینید که وقتی می خوانیم، دردهایمان را، وضعیتمان را شناسایی می کنیم.

✍ اگر دائماً فضاگشایی کنیم و جلو برویم، یواش یواش می بینیم که من ذهنی کوچک و کوچک تر می شود تا این که دیگر چیزی از آن باقی نمی ماند، در این صورت ما بالغ می شویم.

✍ شناسایی عشقی یعنی شناسایی بچه به صورت زندگی توسط مادرش، یعنی مادر بچه را به صورت زندگی ببیند، درواقع مادر مرکز عدم را، ارتعاش زندگی را در مرکز بچه، که هنوز آنجا کور و گم و گور نشده به ارتعاش درمی آورد.

✍ وقتی انسان با درد زیاد به چهل سالگی می رسد، یک مرضی هم دارد که می گوید من می دانم. یعنی این احتمال را نمی دهد که ممکن است کسی دیگر بهتر بداند را رد می کند، این همان پندار کمال است.

✍ در من ذهنی پندار کمال فرمانده ما است و هیچ من ذهنی نیست که این مرض را نداشته باشد.

✍ ما باید خودمان به خودمان ندانستن را یاد بدهیم. معمولاً ما به خودمان دانستن را یاد می دهیم. هی می خواهیم یاد بگیریم، یاد بگیریم، یک جایی باید ندانستن را به خودمان یاد بدهیم، عکس دانستن را، عکس من ذهنی را به خودمان یاد بدهیم، دیگران نمی توانند به ما یاد بدهند.

✍ من مطمئن هستم هرکدام از ما که این راه را شروع کرده ایم یک جایی به نظرم آمده یا به گوش خودمان گفته ایم که واقعاً مثل این که نمی شود، سخت است، من نمی توانم از لذتی که

همانندگی‌ها دارند دست بردارم، نمی‌توانم همانندگی‌ها را شناسایی کنم، نمی‌توانم دردهای انباشته شده را کنار بگذارم.

✍ من ذهنی از پدرش، مادرش، از برادرش، خواهرش، دوستش رنجش دارد. به نظرش می‌آید این رنجش‌ها را نمی‌تواند ببیند. چرا؟ چون با دید من ذهنی می‌بیند. البته سعی هم می‌کند ببیند، اما چون با من ذهنی سعی می‌کند، می‌بیند که نمی‌تواند.

✍ مولانا می‌گوید اگر شما فقط فضا را باز کنید، بدون این‌که بفهمید با قضا و کُن فکان این تبدیل و زنده شدن به زندگی صورت می‌گیرد.

✍ هرچقدر ما با من ذهنی نگاه کنیم، فکر کنیم و چاره‌اندیشی کنیم، عجز و ناتوانی ما بیشتر خواهد شد.

ابیات مولانا به ما نشان می‌دهند که نباید ناامید بشویم، اما چون در ابتدا با من ذهنی عمل می‌کنیم، ناامید خواهیم شد.

✍ ما به‌عنوان پندارِ کمال این‌قدر مطمئنیم که باید از همانندگی‌ها مراد خواهیم که اصلاً شکی در آن نیست، و قرین روی ما اثر می‌گذارد، مثلاً یاد گرفته‌ایم باید همه‌چیز بخوریم، از خوردن باید لذت ببریم، خیلی باید بخوریم! باید هرچه بیشتر سक्स داشته باشیم که مردی‌مان را یا زنی‌مان را نشان بدهیم! چنین چیزی نیست، این‌ها را ذهن نشان می‌دهد.

✍ بالاخره ما یک جایی متوجه می‌شویم که از طریق همانندگی‌ها و من ذهنی شکوفا نخواهیم شد، به جایی نخواهیم رسید. اگر کسی به این‌جا رسید، دیگر آن دید من ذهنی را رها می‌کند، پس به‌سوی زندگی می‌رود.

✍ همیشه باید مواظب قرین باشیم. همیشه ما در معرض این هستیم که در اثر قرین، مرکز ما جسم بشود. قرین مهم‌ترین اشکال در زندگی ماست. قرین است که نمی‌گذارد ما مرتب لحظه‌به‌لحظه فضاگشایی کنیم.

قرین می‌تواند انسانی باشد که با ما زندگی می‌کند. ما هم نمی‌توانیم مثلاً با فامیل‌هایمان قطع رابطه کنیم، بالاخره همسر داریم، بچه داریم، برادر خواهر داریم، فامیل داریم، دوست داریم.

✍ ما قوهٔ تقلید، مخصوصاً تقلید از جمع را داریم.

✍ این بیت ها باید واقعاً در خلوت، در تأمل روی خود، در مراقبه، مورد استفاده قرار بگیرد تا قرین روی شما اثر نگذارد.

ما که می رویم بیرون کار می کنیم، با همکارانمان بالاخره مُراوده می کنیم، بده بستان داریم، رانندگی می کنیم، خرید می کنیم، تلویزیون تماشا می کنیم، حواسمان نیست یک دفعه متوجه می شویم که یک ساعت، دو ساعت است از طریق عینک همانندگی ها می بینیم.

✍ وقتی فضاگشایی می کنم، و این فضا گشوده می ماند، پس از یک مدتی من شهرهٔ تمام کائنات خواهم شد، یعنی همه من را به عنوان زندگی شناسایی خواهند کرد، همه محتاج انسانی هستند که به بی نهایت خداوند زنده شده است.

✍ چقدر مهم است که ما راست باشیم، صداقت داشته باشیم، از ته دلمان بخواهیم که تبدیل بشویم، در دلمان شک نباشد که نمی شود و این راه کار نمی کند و ممکن است ضرر کنم. بلکه دائماً با فضای گشوده شده در این مسیر به راهمان ادامه بدهیم.

✍ هرکسی یا هر وضعیتی شما را آزرده می کند، باید برگردید سپاس گزار باشید، راضی باشید و شکر کنید که این بی مُرادِ پیش آمد تا شما یک خواست من ذهنی را شناسایی کنید. و اگر شناسایی ها پشت سرهم باشد، خواهیم دید که ما به زودی به او زنده می شویم. اما شما می دانید من ذهنی وقتی بی مُراد می شود، تلخ می شود، پس ما داریم یاد می گیریم که تلخ نشویم.

✍ چه کسی در این جهان به شما نشان داده که مردن به من ذهنی زیباست؟ مولانا. پس دوست شما مولانا است، اگر قرین های شما می گویند که آدم باید خودش را نشان بدهد، جمع بکند، پُز بدهد، شاگرد اول باشد، از همه بالاتر باشد، مجلس می رود همه او را با انگشت نشان بدهند، پس او مردن به من ذهنی را دوست ندارد، او می خواهد شما نسبت به من ذهنی گنده تر بشوید، بنابراین او دوست شما نیست.

نگاه کنید که ما با دعوا، با اوقات تلخی سر چیزها چطور خانواده مان را تلخ می کنیم! آیا واقعاً مجبوریم این کار را بکنیم؟ به نظر می آید مجبوریم برای این که خودمان را به حساب نمی آوریم، نمی گذارد که به حساب بیاوریم. چه کسی نمی گذارد؟ پندار کمال خودمان.

قرین ها پندار کمال ما را تحریک می کنند. هر قرینی روی من ذهنی اثر می گذارد، مگر از جنس هشیاری باشد.

شما اکنون یاد گرفته اید که با فضاگشایی، خداوند به مرکزتان می آید و به شما عقل می دهد. وقتی عقل می دهد، خردش را می دهد، ما دیگر ناتوان نیستیم آن موقع، قدرت را از او می توانیم بگیریم.

پندار کمال ما را مجبور می کند که مریض بشویم.

این بیماری آدم را نابود می کند. هرچه زودتر ما باید به هم دیگر کمک کنیم، متأسفانه بیماری مسری هم هست. بیماری بدون این که حرف بزنیم از طریق قرین از یک نفر به یک نفر دیگر می رود.

یعنی من های ذهنی که با هم مراوده می کنند روی هم اثر بد می گذارند. هیچ من ذهنی هیچ من ذهنی دیگر را به هشیاری دعوت نمی کند، به خدا دعوت نمی کند، به کفر دعوت می کند، به مرکز جسمی، به مسابقه، تحریک می کند، درد می دهد، زخم زبان می زند.

شما نگاه کنید که ما چجوری به وسیله پندار کمال آغاز کننده غیبت هستیم. وقتی می روید به مجلسی خوب نگاه کنید خودتان را زیر نورافکن بگذارید ببینید که چکار می کنید! ممکن است مستقیم غیبت نکنید ولی به یک خانمی، آقایی بگویید از فلانی چه خبر؟ می دانید که او شروع می کند به بد گفتن، و وقتی بد می گوید شما هم شروع به مشارکت می کنید، بعد می گوید که خُب مردم غیبت می کنند ما را هم می کشند به غیبت!

کسی که این برنامه را قدرشناسی نمی کند، نه به خاطر این که حالا بگوییم پول بدهد، نه، به خاطر این که وقت بگذارد و روی خودش کار کند و از غم ها، غصه ها و ناله ها آزاد بشود، وقت نمی گذارد، چرا؟ چون قدرش را نمی داند، شکر ندارد.

✍ از خودتان سؤال کنید و صادقانه جواب بدهید، بگویید آیا من قدر مولانا را می دانم؟ اگر قدر می دانم، قدرشناسی مستلزم چه کارهایی است که باید انجام بدهم؟ کاهلی من ذهنی نمی گذارد، می گوید حالا بعداً می آییم می فهمیم، اما شکر یعنی چه؟ قدرش را می فهمیم، مرتب عقب نمی اندازیم.

✍ آخر این درست است که ما با این همه فلسفه، کتاب، روانشناسی و جامعه شناسی نمی توانیم جلوی جنگ های بزرگ را بگیریم؟

✍ سؤال کنید و به خودتان جواب بدهید، اگر شکر می کنید علامتش چیست؟ علامتش این است که شما واقعاً باید خودتان را فعالانه درگیر اصلاح خودتان بکنید.

✍ هر مادری باید پرسد من این بچه ام را چطوری دارم پرورش می دهم؟ به صورت یک مجسمه به او نگاه می کنم؟ یا نه به صورت عشق، به صورت زندگی؟ این کوچولوی یک ساله، یا دوماهه، آتشفشان معناست و تازه از آن ور رسیده، این زندگی کردن را بلد است، این مجسمه نیست، ولی من با من ذهنی مجسمه می بینم!

✍ در هر آزدگی، در هر وضعیتی ما فضاگشایی می کنیم. اگر بخواهیم سخت بگیریم و ستیزه کنیم، طبیعت جهان این طوری است که آن هم سخت می گیرد. اگر فضا را باز نکنیم، جهان با ما همکاری نمی کند.

✍ شما نگاه کنید اگر فضا را بی نهایت باز کنید، در جهان هر چیزی با شما همکاری می کند. امتحان کنید، می بینید وقتی شما فضاگشا هستید فروشنده با شما مهربان می شود، راننده تاکسی با شما مهربان می شود و همه چیز و همه کارها جور درمی آید.

✍ همین که شما در همه کارها سخت می گیرید و مقاومت می کنید، می بینید که از طریق قرین اثر می گذارید، شما به جهان می گوید سخت بگیر، چون من سخت گیر هستم.

✍ می بینید که چقدر ما اشتباه می کنیم، فکر می کنیم سخت گیری کنیم مردم فرار نمی کنند، نرم می شوند، از ما می ترسند، این طور نیست.

هرکسی سخت می گیرد مقاومت ایجاد می کند، برای همین است که من های ذهنی یواش یواش هرچه بالاتر می روند مقاومت ایجاد می کنند و بالاخره یک جایی مقاومت بر می گردد، هیچ من ذهنی تمام عیاری نیست که خرد نشود، امکان ندارد.

✍ ما نمی توانیم مقاومت جهان را که در اثر کارهای ما ایجاد شده در زمان پیری تحمل کنیم، خرد می شویم، پس بهتر است مقاومت نکنیم و آسان بگیریم. آسان گیری فقط از طریق فضاگشایی انجام می شود.

✍ اگر دقت کنیم شاید ما هم بتوانیم این پرورش دادن را از مولانا یاد بگیریم که سخت نگیریم. شما مرتب باید تحسین کنید، آدم ها از طریق تحسین بهتر یاد می گیرند تا این که به آنها بگوی آقا بلد نیستی! چقدر بی استعدادی! آخر چرا استعداد نداری! این چیزها را چند دفعه به آدم می گویند؟! توجه می کنید؟ این طوری نیست، بنابراین شما فضا را باز می کنید می بینید که یواش یواش آدم ها با تحسین یاد می گیرند.

✍ وقتی مدتی فضاگشایی می کنیم، تازه می فهمیم خداوند چگونه به ما کمک می کند. وقتی اثرات فضای گشوده شده و انعکاسش را در بیرون ببینیم، می بینیم که دیگر مقاومت نمی کنیم، سخت نمی گیریم، چیزها در بیرون آسان می شوند و راه خودمان را پیدا می کنیم.

✍ خواب های ما که خیلی ها به آن معتقدند، زیر نفوذ فرماندهی من ذهنی یا پندارکمال اصلاً دروغ است. خواب موقعی می تواند اثر داشته باشد که آدم فضا را باز کند.

✍ فضاگشایی و تأمل و صبر حتماً از خداوند است و تعجیل و شتاب و سؤال کردن از شیطان لعین. معنی اش این است که شما در این تبدیل باید صبر کنید، همین که عجله کنید و سؤال کنید و بخواهید که شما هرچه زودتر برسید و زور بزنید، می روید به ذهن.

✍ شما که جوان هستید به حرف مولانا گوش بدهید و صبر کنید، روی خودتان کار کنید، زندگی می‌پزد و پرورش می‌دهد و یواش‌یواش به انسان کامل تبدیل می‌کند، لزومی ندارد شما این‌ها را با ذهن بفهمید، زندگی یواش‌یواش شما را به انسان کامل تبدیل می‌کند.

✍ ما انسان‌ها باید تشخیص بدهیم، شناسایی کنیم که من‌ذهنی قوی نسازیم، با هم‌دیگر همکاری کنیم، درد کمی ایجاد کنیم، از طریق قرین روی هم اثر نگذاریم، هزاران تا چیز از مولانا یاد گرفتیم، هشیارانه می‌توانیم این‌ها را بکار ببریم.

✍ اگر عجله نکنید، زندگی به شما کمک خواهد کرد، به شرط این‌که فضاگشایی کنید. ما روزبه‌روز بهتر می‌توانیم تسلیم بشویم، ولی باید حواسمان به خودمان باشد و روی خودمان کار کنیم.

✍ مولانا به ما فرمول می‌دهد می‌گوید، این عجله نکردن، این تأنی یعنی فضا را باز کنی و باز نگه داری، باز هم فضا را باز کنی، این تأنی است و برای تعلیم ماست که طلب باید آهسته‌آهسته، منتها مُمْتَد باشد.

✍ ما مرتب باید مرکزمان را عدم کنیم، فضاگشایی کنیم، مرتب و بدون گسستگی، بی‌وقفه، پس این آرام بودن، عجله نداشتن، این تأمل، این تأنی، صبر، طلب بی‌وقفه با عدم کردن مرکز، کار اصلی ماست.

✍ انسان‌ها در من‌ذهنی حرص و شتاب دارند و از آتش دردِ هشیارانه و دیدن همانیدگی‌ها و آزاد شدن از آن‌ها گریزان هستند و زندگی را در رفتن به ذهن می‌بینند.

✍ ما زیر فشارهای زندگی، از زیر همانیدگی‌ها مرتب کتک می‌خوریم. یادمان رفته بگوییم من باختیم، می‌خواهم ببازم، اصلاً نمی‌خواهم با همانیدگی‌ها بازی کنم، من فضای گشوده‌شده هستم.

✍ هر مقاومتی یک کُتکی دارد که از خداوند می‌خوریم، هم جمعی، هم فردی.

✍ انسان های حيله گر در من ذهني دائماً شرمنده هستند که در مقابل تدبير خداوند واکنش نشان داده اند.

✍ تکرار کردن ابیات مولانا، بسیار بسیار مفید است.

دانستن ذهني معانی این ابیات نمی تواند اثربخش باشد، مگر بارها تکرار بشود و موقع تکرار با وضعیت ما منطبق بشود، یعنی ما با بیت به عنوان یک عینک، به وضع خودمان نگاه کنیم و یک کاری انجام بدهیم.

✍ ما با فکر کردن ذهني نمی توانیم به بخت و اقبال دست پیدا کنیم. هرچه من ذهني ضعیف تر می شود و این فضا گشوده تر می شود، بخت و اقبال ما بالا می رود. بخت و اقبال این است که عنایت ایزدی، خرد زندگی، با ما همراه باشد، بریزد به فکر و عمل ما و این لحظه ما از جنس فضای گشوده شده باشیم، نه از جنس همانندگی.

✍ در این لحظه اتصال شما به زندگی مهم است. این که یک چیزی را از دست می دهید یا به دست می آورید و ذهن این حسابگری ها را می کند، برای شما مهم نیست.

✍ توکل یعنی این که خداوند در این فضای گشوده شده با ما است و حتماً کار خوب خواهد شد و این یک چیز فکری نیست.

فضاگشایی همین توکل است که شما می گوید من فکرهای همانیده ام را که الآن مسلط است و پندار کمال تحمیل می کند را کنار می گذارم.

✍ چون سرانجام ما باید به یکتایی زنده بشویم، فقط به او زنده بشویم، به بی نهایت او زنده بشویم، روی ذاتمان بایستیم در این جهان قبل از مردن باید نسبت به من ذهني بمیریم.

✍ مادری که به کودکش با عشق نگاه می کند، درواقع در آن موقع وصل است. وقتی روی پای زندگی می ایستد یا عشق می دهد، در آن موقع خواهد دید که ذهنش خاموش شده و واقعاً از جنس زندگی است.

✍ شما اگر با مفهوم شوهر یا زنی که می خواهید بگیرید همانیده نشوید، همسری که می خواهید انتخاب کنید، راحت تر پیش می آید.

✍ شما به عنوان یک دخترخانم جوان اگر با یک آقا همانیده بشوید او طبق این قوانینی که خوانده ایم می خواهد دربرود، می خواهد فرار کند، با شما نمی ماند، پس همانیده نشوید! با عشق برخورد کنید، اول روی خودتان کار کنید، فضا را باز کنید.

✍ هر همانیدگی که به نتیجه نمی رسد و پژمرده می شود، ما متوجه می شویم که در این جا یک مطلبی هست ما باید یاد بگیریم و آن این است که من نباید به این همانیدگی اهمیت می دادم، آفل بود و از بین رفت و از این اتفاقات زیاد می افتد.

✍ ما نباید بگذاریم مردم به ما بگویند استاد، شما بلدید و ما متوقف بشویم. این خطر برای انسانی که هنوز من ذهنی اش تمام نشده وجود دارد که به او این استنباط داده بشود که رسیده! هیچ رسیدنی در کار نیست. صدر ما همین راه است و ما دائماً راه می رویم.

✍ وقتی شما فضا را باز کنید، عقل من ذهنی را کنار بگذارید، خواهید دید که این عقل دیگر شما را دچار حوادث غیرمترقبه نمی کند، ولی همین که به ذهن می رویم، می بینیم که دچار درد می شویم.

✍ هرکسی یا هر وضعیتی، هر اتفاقی که من را بی مراد کند و من ذهنی من را آزرده بکند، من از آن تشکر می کنم، استقبال می کنم و بنده اش هستم. برای این که نشان یا صفتی دارد از خداوند، برای این که خداوند آن اتفاق را به وجود آورده که دائماً از طریق آزرده به من نشان می دهد که چه اشتباهاتی دارم. چه همانیدگی هایی دارم، چه چیزی را باید شناسایی کنم و بیندازم.

✍ پیشه من ذهنی زخمی کردن انسان های پاک است.
من ذهنی با دردهایش، دشمن مولانا است، دشمن انسان هایی است که می خواهند به حضور برسند.

✍️ پیشه من ذهنی زخمی کردن انسان های پاک است.

من ذهنی با دردهایش، دشمن مولانا است، دشمن انسان هایی است که می خواهند به حضور برسند.

✍️ در اثر فرآیندهایی که در ذهن بر سر ما آمده، به من اصلی ما که از جنس زندگی است، هیچ ضرری نخورده است.

✍️ محافظت از قرین خودش چالش و رنج است.

✍️ هر چیزی که از فکر ما می گذرد حتماً می توانیم به آن برسیم
چه مادیات
چه حضور و فضای گشوده شده.

✍️ کسی که نمی داند به دانایی ایزدی دست پیدا می کند.

✍️ اگر ما مراقب و ناظر باشیم، مقاومت نکنیم و در کار زندگی دخالت نکنیم، به زودی زندگی می تواند من ذهنی ما را کوچک کند.

✍️ ما می دانیم که این من ذهنی گرچه که طرح زندگی است، ولی قرار نیست ما خیلی آنجا بمانیم.

✍️ این لحظه اولین قدم زندگی ماست که همیشه ما یک قدم برمی داریم، این لحظه همیشه اولین قدم را برمی داریم و هیچ قدم دومی وجود ندارد.
آیا این قدم اول را درست برمی داریم؟

✍️ این لحظه ما توانایی انتخاب داریم که در اطراف اتفاقی که الان ذهن نشان می دهد فضاگشایی کنیم، یا فضا بندی کنیم، می دانیم که فضا بندی هم از طریق مقاومت پیش می آید.

ما از هم دیگر تقلید می‌کنیم، می‌دانیم کسانی که از هم تقلید می‌کنند من‌ذهنی دارند.

این همه زحمت برای خودمان ایجاد کرده‌ایم، به جایی نرسیده‌ایم. این همه درد در زندگی شخصی ما و در زندگی جمعی ما، از این است که با فکرمان می‌خواهیم کارها را درست کنیم، درحالی‌که خردی که از طرف او از فضای گشوده شده می‌آید، از زنده شدن به او می‌آید کارها را درست می‌کند.